

رمززدایی از زبان بلخی پرتوی تازه بر افغانستان باستان*

نیکلاس سیمز ویلیامز

استاد ایرانشناسی و آسیای میانه در دانشگاه لندن

ترجمه محمود جعفری دهقی

این سخنرانی فرصتی است برای اینکه نظری به گذشته و آینده بیفکنیم. به گذشته به منظور بررسی زمینه‌های تحقیق و جمع‌بندی آنچه که پیش از این انجام یافته، نظر به آینده به جهت مشخص کردن راه‌های تازه تشریح و اظهار نظر دربارهٔ اینکه آنها به کجا رهنمون می‌شوند.

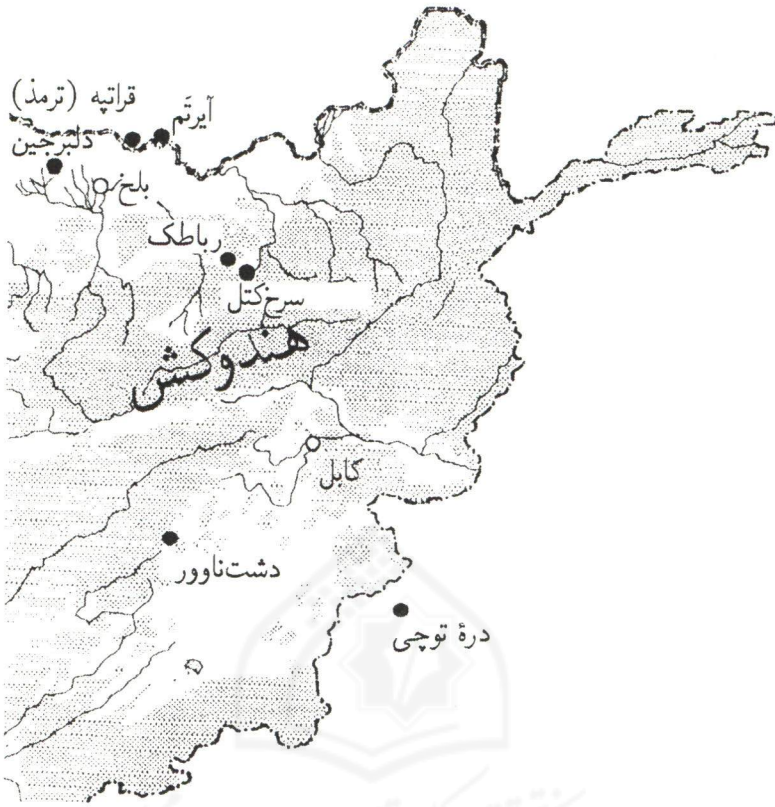
اینکه امروزه حرفی نو برای عرضه کردن به شما وجود دارد مربوط می‌شود به کشف عظیم دستنویسهای فراوانی که در خلال پنج سال اخیر به عمل آمده است. این دستنویسها به زبانی نوشته شده‌اند که پیش از این تقریباً ناشناس بود، یعنی به زبان بلخی باستان در شمال افغانستان. برای من مایهٔ خوشوقتی است که از رادمردی دکتر ناصر دیوید خلیلی، مالک بیشترین اسناد که به من اجازهٔ بررسی آنها و عرضهٔ نتایج اولیهٔ تحقیقاتم را داده است ستایش کنم. دکتر خلیلی به عنوان خیر بزرگ مدرسهٔ مطالعات زبانهای شرقی و آفریقایی [لندن] بسیار شناخته شده است. وی با در دسترس قرار دادن این دستنویسهای گرانها برای بررسی، انگیزهٔ بیشتری برای سپاس را از سوی جهان دانش فراهم کرده است. همین که به منظور بررسی مطالعات پیشین در این حوزه به گذشته باز پس می‌نگرم، احترام خود را به کسانی نیز تقدیم می‌دارم که توان خود را صرف کار بی‌پاداش پژوهش باقیمانده‌های ناچیز * این متن در اول فوریهٔ سال ۱۹۹۶ به شکل سخنرانی ارائه شده است. از آن زمان اسناد بیشتری از زبان بلخی کشف شده است که به‌پاره‌ای از آنها در پانوشتها اشاره خواهد شد.

متون زبان بلخی، که پیش از این کشف تازه در دسترس بودند، کردند. در میان این پژوهشگران سه تن از اسلاف من به عنوان استادان ایران‌شناسی در مدرسه زبانه‌های شرقی یعنی پروفیسور هنینگ، مری بویس و دیوید بیوار هستند که هر کدام سهم مهمی در این باب داشته‌اند و من به جای خود بدان اشاره خواهم کرد. دیگر دکتر ایلیاگروویچ است که من از آموزه‌های او نخستین بار به وجود زبان بلخی پی بردم، و کسی که خود نقش مهمی در رمزگشایی و تفسیر کتیبه‌ها و دستنویسهای بلخی داشته است.

زبان بلخی که نخستین بار به وسیله هنینگ به این نام خوانده شد، از خانواده زبانه‌های هند و اروپایی است و به گروه زبانه‌های ایرانی تعلق دارد. بدین‌گونه این زبان به فارسی، پشتو، و سایر زبانه‌های ایران و افغانستان، و فراتر از آن به سانسکریت، و نهایتاً به انگلیسی و بسیاری دیگر از زبانه‌های اروپایی مربوط می‌باشد. امروزه از نظر بسیاری از مردم واژه Bactrian (بلخی) به سختی می‌تواند به عنوان زبان یا ملتی تلقی شود. اگر روی هم رفته این واژه در نظر آنها معنایی داشته باشد، احتمالاً تصویر شتری دوکوهانه را مجسم می‌کند. با این همه در خلال نخستین سده‌های عصر مسیحیت زمانی بود که زبان بلخی یکی از مهمترین زبانه‌های دنیا محسوب می‌شد. این زبان به عنوان زبان شاهان کوشانی ظاهراً در سراسر امپراطوری بزرگ آنها در افغانستان، شمال هند و آسیای مرکزی به مقیاس وسیعی به کار می‌رفت. پس از سقوط امپراطوری کوشان، زبان بلخی دست‌کم تا شش سده دیگر مورد استفاده بود و این نکته‌ای است که در کتیبه‌های قرن نهم دره توجی Tochi در پاکستان و بقایای متون بودایی و مانوی باز یافته در واحه ترخان در چین غربی نشان داده می‌شود. بنابراین نقش این زبان به عنوان زبان فرهنگ نزدیک به هزار سال ادامه یافت.

نام بلخ (Bactria) اصلاً به سرزمینهای بین هندوکش و آمودریا در شمال مرکزی افغانستان اطلاق می‌شود. به نظر می‌رسد که بلخ در دوره‌های معینی به سمت شمال در آنسوی آمودریا، جایی که با سغد هم‌مرز می‌شود، گسترش یافته بوده است. نقشه شماره یک جایگاههای کتیبه‌های مهم بلخی را که تاکنون کشف شده‌اند نشان می‌دهد. بیشتر این مناطق در محدوده‌ای با فاصله حدود ۲۰۰ کیلومتری بلخ یعنی باکترای باستانی و پایتخت سرزمین بلخ واقع شده‌اند. دورنمای این منطقه بسیار متغیر است. در سمت جنوب گذرگاههای بلند هندوکش قرار گرفته است. رودخانه‌های تند از کوهها و از طریق دره‌های تنگ و عمیق به سوی شمال فرو می‌ریزند و واحه‌های آنجا را آبیاری می‌کنند. بسیاری از این رودخانه‌ها پیش از آنکه به آمودریا برسند در سیستمهای آبیاری محو می‌شوند و یا آنکه به آسانی در میان شنزارها ناپدید می‌گردند.

نبود منابع اطلاعاتی محلی موجب شده است که دانش ما از این سرزمین ناقص



نقشه ۱ نقشه شمال شرقی افغانستان. نقاطی که کتیبه‌های مهم بلخی تاکنون در آنها کشف شده‌اند با نقطه سیاه مشخص شده است.

باشد^۱. واژه بلخ نخستین بار در اوستا، کتاب مقدس زردشتیان، و سپس در کتیبه سه‌زبانه داریوش در بیستون که تاریخ آن به سده ششم پیش از میلاد می‌رسد یاد شده است. در آن زمان بلخ ایالتی از امپراطوری هخامنشی محسوب می‌شد. در سده چهارم پیش از میلاد بلخ علی‌رغم مقاومت دلیرانه، توسط سپاهیان اسکندر کبیر تسخیر شد. فرهنگ یونانی در دوران جانشینان اسکندر با نیروی بیشتری نسبت به دیگر سرزمینهای ایران در بلخ ریشه گرفت. شهرهای بزرگ به سبک یونانی همراه با معابد، تئاترها و ورزشگاهها ساخته شد. از این دوره به بعد زبان یونانی با خط یونانی برای

۱. آگاهیهای مختصری که در این زمینه داریم بیشتر مبتنی است بر نوشته عالی A. D. H. Bivar در کتاب زیر: *The History of Iran, III/I* (ed. E. Yarshater), Cambridge, 1983, pp. 181-231. در این باره

همچنین نک:

G. Hambly, *Central Asia*, London, 1969, pp. 19-77

دورانی طولانی به‌عنوان زبان منحصر به فرد فرهنگی و اداری در بلخ محسوب گردید.

بلخ در سدهٔ دوم پیش از میلاد به‌وسیلهٔ قومی چادر نشین از سوی شمال مورد هجوم مجدد واقع شد. گروهی از این مردم نزد مورخین چینی به‌عنوان Yüeh-chih و نزد یونانیان به‌عنوان تخاریان شناخته شده‌اند. نام تخارستان که در منابع اسلامی یاد شده از نام این مردم گرفته شده است. از میان فرمانروایان تازه در بلخ قبیله یا قوم کوشان قدرت را به‌دست گرفتند. امپراطوری کوشان در پایان سدهٔ نخست میلادی تا دور دستها و بیشتر در شمال هند و آسیای مرکزی گسترش یافت. به‌کارگیری حروف یونانی برای نوشتن زبان محلی بلخ نخستین بار در ابتدای دوران کوشانیان صورت پذیرفت. لحظهٔ حساس در تاریخ این زبان تصمیم کنیشکای اول فرمانده نام‌آور کوشانی بود که زبان بلخ را به‌عنوان زبان سکه‌های خود برگزید. تا این زمان کوشانیان با پیروی از رسوم اسکندر سکه‌های خود را به یونانی ضرب می‌کردند. پس از سکه زنی کنیشکا، خط یونانی از روی سکه‌ها یکباره و برای همیشه برچیده شد و جای خود را به خط بلخی داد. تغییر خط از یونانی به بلخی بایستی در دوره‌های نخستین فرمانروایی کنیشکا و شاید در خلال نخستین سالهای حکومتش به‌وقوع پیوسته باشد. این نکته را هم شواهد سکه‌شناسی و هم متن کتیبهٔ تازه یافتهٔ بلخی رباطک^۱ تایید می‌کنند. این کتیبه حوادث نخستین سال حکومت کنیشکا را با عباراتی کاملاً شبیه آنچه داریوش کبیر در سنگ‌نوشتهٔ بیستون به کار برده است بیان می‌کند. سطور آغازین این کتیبه به کنیشکا به‌عنوان ”منجی بزرگ، پارسا، دادگر، سروری سزاوار ستایش خدایان، که شاهی را از نانا و همهٔ خدایان دریافت داشت، و همان‌گونه که خدایان می‌پسندیدند سال نخست را آغازید“ یاد می‌کند. سپس نکتهٔ مهمی در کتیبه ذکر می‌شود: ”او فرمانی را (؟) به یونانی صادر کرد (؟) و سپس آن را به زبان آریایی بیان کرد.“ در واقع هر یک از زبانهای ایرانی یا هندی می‌توانند ”آریایی“ خوانده شوند، اما آنگاه که کنیشکا به ”زبان آریایی“ اشاره می‌کند مطمئناً زبان بلخی، یعنی زبان کتیبهٔ مورد بحث را در نظر دارد همان‌گونه که داریوش هنگامی که در یکی از کتیبه‌هایش گفت: ”با لطف اهورامزدا من متن دیگری به آریایی ساختم که پیش از این وجود نداشت“، منظورش از ”آریایی“ فارسی باستان، یعنی زبان آن کتیبه بود.

حکومت کوشانی‌ها در بلخ و شمال هند تقریباً با حکومت سلسلهٔ اشکانی در ایران هم‌زمان

1. N. Sims-Williams and J. Cribb, 'A new Bactrian inscription of Kanishka the Great' *Silk Road Art and Archaeology*, 4, 1996, p. 75-142.

همچنین نک مقالهٔ دیگر او: 'Further notes on the Bactrian inscription of Rabatak' مندرج در مجموعهٔ مقالات سومین کنفرانس اروپایی مطالعات ایرانی، کمبریج، سپتامبر ۱۹۹۵ و به مقالهٔ دیگر او با عنوان: 'A Bactrian god', *BSOAS*, 60, 1997, pp. 336-8.

بود. در حدود ۲۲۴ میلادی اشکانیان به دست سلسله ساسانی پارسی از فرمانروایی برکنار شدند. ساسانیان ظرف چند سال بلخ را نیز فتح و پس از آن گاه به طور مستقیم و گاه از طریق فرمانروایی به نام "کوشان شاه" در آنجا فرمانروایی کردند. شاهزاده‌های خاندان سلطنتی تحت عنوان کوشان شاهان سکه‌های خود را با کتیبه‌های بلخی ضرب می‌کردند. برای این سکه‌ها که معروف به سکه‌های کوشانی - ساسانی بودند به جای حروف یونانی گوشه‌دار از حرف شکسته استفاده می‌شد.

سرزمین بلخ در نیمه قرن چهارم م. مجدداً به وسیله قبایل چادرنشین از سوی شمال اشغال شد. این بار اشغال‌کنندگان ظاهراً مردمی بنام حیوان بودند. حیون ظاهراً نام دیگری برای قوم هون است. حیون‌ها به سرپرستی گرومباتس بزودی با ساسانیان به توافق رسیدند و در سال ۳۶۰ به طرفداری از ایرانیان در محاصره آمد با رومی‌ها جنگیدند. پس از آن کنترل سرزمین بلخ برای مدت کوتاهی از دست ساسانیان به دست اقوامی بنام هون‌های کداری که احتمالاً نام دیگری برای حیوان است افتاد. در حدود سال ۴۰۰ میلادی مجدداً اقوام دیگری به نام هفتالیان (هیاطله) از سوی شمال به سرزمین بلخ وارد شدند و کداری‌ها را به جنوب هندوکش به داخل قندهار پس راندند. هفتالیان حکومتی را بنا نهادند که به مدت یک قرن و نیم به طول انجامید. آنها غالباً به پیروزیهای بزرگی در جنگ علیه ایرانیان دست یافتند، اما سرانجام پس از نیمه قرن ششم میلادی اینان نیز در اثر اتحاد میان خسرو اول ساسانی با ترکها که به تازگی امپراطوری خود را در سرزمینهای آنسوی آمودریا بنا نهاده بودند، از این سرزمین بیرون رانده شدند. در نتیجه فرمانروایی بر سرزمینهای هفتالیان بین ساسانیان و ترکها تقسیم شد. به هر حال هفتالیان و دیگر حاکمان محلی حکومت خود را در چند جای این سرزمین حفظ کردند.

در اینجا لازم است به بخش دیگری از این تاریخ پرتلاطم اشاره شود: ظهور اسلام و ورود اعراب. فتح ایران به دست اعراب در سال ۶۵۱ میلادی (مصادف با سال ۳۱ هجری) انجام یافت. هر چند شهر بلخ نخست در ۶۵۳ مورد حمله اعراب واقع شد، با این حال فتح سرزمین بلخ بیشتر به طول انجامید. درست از آن زمان که در سال ۷۳۶ (۱۱۸ هجری) مرو، که پایتخت قلمرو اعراب در خراسان بود، جای خود را به بلخ سپرد، می‌توان انگاشت که همه آن منطقه یکسره تحت سلطه اعراب واقع شد، هر چند که برخی از فرمانروایان محلی تا زمان عباسیان هنوز به اسلام نگرویده بودند.

تا چهل سال پیش از این چیزی به طور قطع از سرزمین بلخ جز نقش سکه‌های آن شناخته نبود. سکه‌های کوشانی با حروف زاویه‌دار یونانی حک می‌شدند که این کار ظاهراً پیروی از سبک نوشتاری بود که برای کتیبه‌های بناها به کار می‌رفت. اساساً خواندن نقوش سکه‌های کوشانی دشوار نیست اما محتوای آنها صرفاً به اسامی و القاب شاهان و خدایان محدود می‌شود. گشودن رمز سکه‌های دوره‌های بعد، از جمله سکه‌های کوشانی - ساسانی و کداری - هفتالی و نظیر آن، که با

حروف شکسته نوشته شده‌اند و از سبک دستنویسها پیروی می‌کنند، به مراتب دشوارتر است. تکه پاره‌هایی از این دستنویسها با همان حروف شکسته نیز به شمار اندک یافت شده بودند لکن چندان اندک و ناقص بودند که فی‌الواقع امیدی به ترجمه آنها نمی‌رفت.^۱

اما در ششم ماه می ۱۹۵۷ میلادی این وضعیت با کشف نخستین کتیبه مهم بلخی در سرخ‌کتل نزدیک بغلان دگرگون شد. این کتیبه تاریخی که خط آن پیش از این از طریق سکه‌های کوشانی شناخته شده بود، بدون دشواری فراوانی قابل خواندن بود. اما از آنجا که نامها و القاب مورد بحث در سکه‌ها و اژه‌های محدودی بودند و در آنها تنها اشارات بسیار مختصری به ساختار دستوری زبان بود، ترجمه این متن مشکلات ویژه‌ای را در بر داشت. نخستین مشکل عبارت بود از جداسازی متن یکسره کتیبه به صورت واژه‌های مجزا. آندره ماریک نخستین چاپ‌کننده این کتیبه در این کار دشوار به میزان قابل توجهی توفیق یافت. او همچنین معنای گروهی از واژه‌ها و عبارات را نیز به درستی دریافت لکن توانایی ترجمه و تفسیر تمامی کتیبه را نداشت.^۲ گام اساسی در این زمینه به وسیله وب. هنینگ برداشته شد. وی احتمالاً مقاله خود را که تحت عنوان: "کتیبه بلخی" در بولتن مدرسه زبانهای شرقی و افریقایی در سال ۱۹۶۰ منتشر شد، ظرف چند هفته پس از دریافت اثر اولیه ماریک نوشته است. هنینگ با بینشی عمیق ساختار اصلی و نکات مهم متن را دریافت. موضوع این متن عبارت بود از بنای آرامگاهی به وسیله امپراطور کنیشکا، متروک شدن آن به واسطه مشکل تامین آب، و بنای مجدد آن توسط یک مقام رسمی به نام نکونزوک در سال ۳۱ کنیشکا، یعنی در آغاز سلطنت جانشین او به نام هویشکا.^۳ شش سال بعد هنگامی که دکتر گرشویچ نخستین ترجمه کامل خود را که بر تفسیر هنینگ متکی بود منتشر ساخت، نکات اندکی را برای تصحیح باقی یافت. بنابراین کار او در بیشتر موارد عبارت بود از پر کردن خلأهایی که هنینگ باقی گذاشته بود. گذشت زمان صحت این ترجمه را اثبات کرد و ترجمه‌های بعدی با آن تنها در جزئیات اختلاف داشت.^۴

۱. درباره دستنویس قطعات پراکنده بلخی نک:

H. Humbach, *Baktrische Sprachdenkmäler*, 1, Wiesbaden, 1966, pp.117-32; II, Wiesbaden, 1967, Taf. 28-32; I. Gershevitch, 'Bactrian inscriptions and manuscripts', *Indogermanische Forschungen*, 72, 1967, pp. 27-57, esp. pp. 37-57; G.D. Davary, *Baktrische: ein Wörterbuch ...*, Heidelberg, 1982, pp. 115-28.

2. A. Maricq, 'La grande inscription de Kaniška et l'éteo-tokharien...' *Journal Asiatique*, 246, 1958, pp. 345-440.

3. W. B. Henning, 'The Bactrian Inscription', *BSOAS*, 23, 1960, pp. 47-55.

4. I. Gershevitch, 'The well of Baghlan', *Asia Major*, N.S., 12, 1966, pp.90-109.

هنینگ در آخرین زیرنویس مقاله خود نوشت: "من امتیاز آشنایی با سندی را داشته‌ام که به زبانی نوشته شده است که بسیار نزدیک به زبان مورد بحث است. دکتر مری بویس و من در حال تدارک انتشار این سند هستیم... این سند کمک اندکی به بازشناسی اشکال ضمیری می‌کند... اما روی هم رفته خود آن نیاز به توضیح دارد." این اشارات به قطعه‌ای بی نظیر از یک متن بلخی است که نه به یونانی بلکه به حروف مانوی نوشته شده و در ژوئن ۱۹۵۸ به وسیله مری بویس، جانشین هنینگ به عنوان استاد مطالعات ایرانی در مدرسه زبانه‌های شرقی، در موزه برلین کشف شده است. مری بویس با کشف این قطعه و با ترجمه عالمانه‌اش از این پاره متن که به شکل بدی به دست ما رسیده است، خدمت بسیار بزرگی به مطالعات زبان بلخی نمود.^۱ هر چند که اینها همه نسبت به تخصص اصلی ایشان یعنی تاریخ دیانت زردشتی و سایر ادیان ایران کاری فرعی محسوب می‌شود.

شمارش همه کشفیات و انتشارات مواد تازه زبان بلخی در خلال سالهای پس از ۱۹۶۰ میلادی ممکن است سبب اطالۀ کلام و ملال‌آور باشد. بدون شک پیشرفتهایی هم در تفسیر کتیبه سرخ کتل و هم در رمزگشایی خطوط شکسته بلخی صورت گرفته و پروفیسور هومباخ، دکتر گرشویچ و پروفیسور بیوار در این باره سهم قابل توجهی داشته‌اند.^۲ با این همه باید اذعان داشت که هیچ‌یک از کتیبه‌های تازه یافت شده در این دوره به میزان کافی قابل درک نبوده‌اند که بتوانند آگاهیهای تازه‌ای، بیش از آنچه که پیش از این از کتیبه سرخ کتل به دست آمده، به دانش زبان بلخی بیفزایند. گروه دیگری از متون زبان بلخی هستند که نمی‌توان از یادآوری آنها صرف نظر کرد. اینها کتیبه‌هایی

→

گرشویچ همچنین ترجمه دیگری از "چاه نکونزوک" منتشر ساخت. نک:

Afghan Studies, 2, 1979, pp. 55-73.

در میان تازه‌ترین تحقیقات در باره کتیبه سرخ کتل نک:

G. Lazard, F. Grenet and C. de Lamberterie, 'Notes bactriennes', *Studia Iranica*, 13, 1984, pp. 199-232

(همراه با ترجمه‌ای از کتیبه در صفحه ۲۲۷)، و نیز نک:

N. Sims-Williams, 'A note on Bactrian philology', *BSOAS*, 48, 1985, pp. 111-16.

۱. پاره متن بلخی مانوی تاکنون به‌طور کامل منتشر نشده است. در حال حاضر نک:

Gershevitch, 'The Bactrian fragment in Manichean script', in. *Acta Antiqua Academiae Scientiarum Hangaricae*, 28, 1980, pp. 273-80.

2. Humbach, *Baktrische Sprachdenkmäler*, I-II esp. the 'Schrifttafeln' (II, Taf. 1-9); .
Gershevitch, *Indogermanische Forschungen*, 72, 1967, pp. 37-57.

(که در صفحه ۴۴ آن به شناسایی π بلند توسط دیوار اشاره شده است.)

از درهٔ توجی در پاکستان اند که به عربی، سانسکریت و زبان سومی که احتمالاً مغولی است نوشته شده‌اند. این نکته که متونی که به نظر می‌رسد به زبان مغولی باشد، واقعاً به حروف شکستهٔ بلخی نوشته شده بودند نخستین بار در سال ۱۹۶۲ به وسیلهٔ روبرت گوبل سکه‌شناس مطرح شد. این متون سپس به وسیلهٔ هلموت هومباخ منتشر گردید. قرائت متون بلخی تا حدی به سبب وضعیت نگهداری بسیار بد آنها بی‌اندازه دشوار است، مع‌هذا، همان‌طور که پروفیسور هلموت هومباخ^۱ به درستی تأکید می‌کند، کتیبه‌های توجی برای شناخت گاهشماری (chronology) بلخی بی‌نهایت حائز اهمیت‌اند، زیرا حاوی سالشمارهایی بر اساس سه مبدأ تاریخی گوناگون‌اند. شاهد بسیار مهم این مدعا دو کتیبهٔ دو زبانه است که نخستین آنها به عربی و سانسکریت است. متن عربی طبعاً دارای تاریخ هجری است که خوشبختانه مبهم نیست و می‌تواند سالشمار روایت سانسکریت را کامل سازد، زیرا روایت سانسکریت با کوتاه‌نویسی، هزارگان و صدگان تاریخ را حذف کرده است. دودگر کتیبه‌ای دو زبانه به سانسکریت و بلخی است. مجدداً سالشمار سانسکریت به گونهٔ کوتاه‌نویسی ارائه شده، اما اگر بتوان پنداشت که این کتیبه متعلق به همان قرنی است که کتیبهٔ دو زبانهٔ عربی - سانسکریت به آن تعلق دارد، علائم حذف شده می‌تواند بازسازی شود و تاریخی که ارائه می‌شود ۸۶۳ میلادی است.^۲ متن بلخی دارای تاریخی با اعداد یونانی است که هومباخ آن را $632 = \chi' \lambda' \beta'$ می‌خواند، اما بنابر آخرین مدارک به دست آمده، من آخرین شماره را به صورت $1 = a'$ تفسیر می‌کنم و آن را بر $2 = \beta'$ ترجیح می‌دهم، هر چند تفاوت یک سال اهمیت چندانی ندارد.^۳ به هر تقدیر، تاریخ بلخی به وجود یک مبدأ تاریخی اشاره دارد که شروع آن آغاز دورهٔ ساسانی و برابر است با ۲۳۲ میلادی (بنا به نظر هومباخ) یا ۲۳۳ میلادی (بنا به نظر من). من از این نظر هومباخ در بارهٔ مبدأ کوشانی - ساسانی

1. Humbach, *Baktrische Sprachdenkmäler*, I, pp. 105-17; II, Taf. 24-7

نیز نگاه کنید به مقالهٔ دیگر از هومباخ به نام:

'The Tochi inscriptions', *Studien zur Indologie und Iranistik*, 19, 1994, pp. 137-56.

۲. کتیبهٔ دو زبانهٔ عربی - سانسکریت دارای تاریخ ۲۴۳ هجری و ۳۲ samvat یعنی ۳۹ [Laukika] است که هر دو برابر با ۸۵۷ میلادی است. کتیبهٔ دو زبانهٔ سانسکریت - بلخی دارای تاریخ ۳۸ [Laukika]، یعنی ۸۶۳ میلادی است. برای آگاهی بیشتر نک:

Humbach, 'Die baktrische Ära der Tochi-Inschriften', *Festgabe deutscher Iranisten zur 2500 Jahrfeier Irans* (ed. Eilers), Stuttgart, 1971, pp. 74-9

۳. برای آگاهی بیشتر خواننده را به مقالهٔ خود با نام

'From the Kushan-shahs to the Arabs: new Bactrian documents dated in the era of the Tochi inscriptions'

مندرج در مجموعهٔ مقالات کنفرانس Münzen, Kunst und Chronologie (وین، آوریل ۱۹۹۶) ارجاع می‌دهم.

پیروی می‌کنم که نقطه آغاز آن احتمالاً فتح امپراطوری کوشانی به دست ساسانیان بوده است.^۱ بنابراین پنج سال قبل مجموعه نوشته‌های بلخی برای مطالعه بررسی عبارت بود از: نوشته‌هایی بر روی سکه‌ها (و مهرها)، که مقدار هیچ یک از این نوشته‌ها بیش از چند واژه نبود. یک کتیبه ۲۵ سطر کامل که نسبتاً به خوبی قرائت شده بود، صفحه‌ای از یک کتاب مانوی که از آن تنها گزیده‌هایی منتشر شده، و تعدادی کتیبه‌ها و دستنویسهای قطعه‌قطعه یا ناخوانا که برخی از آنها شامل یک یا دو واژه قابل فهم‌اند. علی‌رغم صرف تلاش و مهارت فراوان متأسفانه میزان اندکی از این زبان شناخته شده بود، نکته‌ای که اینجانب پس از دو بار تلاش در گردآوری اطلاعات زبان بلخی برای دو مجموعه بزرگ، در دهه ۱۹۸۰ ناچار به اعتراف به آن شدم.^۲

مشاهده تصاویری از سند تازه کشف شده بلخی بر روی چرم برای نخستین بار در دسامبر ۱۹۹۱ احساس شگفتی و شادی در من ایجاد کرد. بر پشت و روی این سند مطالبی در ۲۸ سطر با خط شکسته بلخی نوشته شده بود که آن را تبدیل به یکی از مهمترین نمونه‌های این خط می‌ساخت که تا کنون شناخته شده است. پاره‌ای از واژه‌های آن بلافاصله قابل تشخیص بودند. همچنین اسامی βαγο "خدا"، χοηο "خدو"، (نام اختصاری مشهور برای χοαδηο، μαρηγο "خدمتکار"، و حروف اضافه معمولی نظیر αβο "به" و ασο "از" به آسانی قابل خواندن بود. نیز اسامی خاص نظیر ωυρομοζδο "اورمزد" و χοασραο "خسرو" معادل فارسی "اورمزد" و "خسرو"، که نشانگر آن است که سند متعلق به دوران ساسانیان است. یکی دیگر از اسامی قابل توجه πορλαγγοζινο "پورلنگ زین" بود که ظاهراً به معنی "مردی با پوست پلنگ" است و اشاره روشنی به "زین پلنگ رستم"، یکی از قهرمانان حماسی ایران است. هیجان من با حیرت در آمیخته بود، زیرا بسیاری واژه‌های دیگر بودند که امکان خواندنشان

۱. وجه دیگری که بنابر آن همزمان "مبدا تاریخی کوچک" دیگری وجود داشته که نشانگر تاسیس مجدد بازمانده پادشاهی کوشان در جنوب هندوکش بوده است (نک: هوماخ، همانجا، ۷۶) با شواهد تازه یافته مردود به نظر می‌رسد. بنابر همین شواهد، استفاده از همین مبدا تاریخی در شمال هندوکش توسط ساسانیان و اسلاف آنها مشاهده شده است. در اینجا شاید لازم باشد اشاره کنیم که اصطلاح "مبدا تاریخی کوشانی - ساسانی" تنها تاریخ فتح امپراطوری کوشانی را توسط ساسانیان نشان می‌دهد و نه الزاماً اینکه فرمانروایی کوشان - شاهان که ضرب‌کنندگان سکه‌های کوشانی - ساسانی‌اند از همین تاریخ آغاز شد. به هر حال برای اجتناب از پیش داوری در باب این بحث برجتنال بهتر است در اینجا اصطلاح "تاریخ بلخی" را که کمتر مورد نزاع است به‌کار گیریم.

2. N. Sims-Williams, 'Bactrian Language', *Encyclopaedia Iranica* (ed. E. Yarshater), III/4, London, 1988, pp. 344-9;

N. Sims-Williams, 'Bactrian', *Compendium Linguarum Iranicarum* (ed. R. Schmitt), Wiesbaden, 1989, pp. 230-35.

میسر نبود. پاره‌ای از آنها حاوی حروفی بود که پیش از این هرگز مشاهده نشده بود اما در سایر موارد، هرگاه حروف را بر مبنای شکل و تلفظی که تا کنون از آنها می‌دانستیم می‌خواندیم نتیجه آن کلمات بی‌معنی و یا غیرقابل تلفظ بود. برای زمانی کوتاه احساس ناتوانی کردم، گویی که حیرت زده در برابر جدول کلمات متقاطعی بودم که چند پاسخ آن را یافته اما هنوز سر نخ‌ی به دست نداشتیم. بعداً یک روز دریافتم که پیش از این سر نخ بسیار مهمی را به دست آورده‌ام. داستان مربوط به پژوهشی بود که من به تازگی در باب عبارتهای مربوط به خطاب و سلام و علیک در آغاز نامه‌ها در زبان سغدی انجام داده بودم.^۱ ناگهان این نکته بر من نمایان شد که عبارت مشابهی از زبان بلخی پیش چشم من است: "یک هزار و ده هزار درود و احترام از سوی فلان بنده تو بر تو خداوندگار باد. از اینکه خداوندگار به سلامت‌اند خوشنودم، اما اگر خود بتوانم آن خداوندگار را به سلامت ببینم و او را نماز برم بیش از این خوشحال خواهم بود."^۲

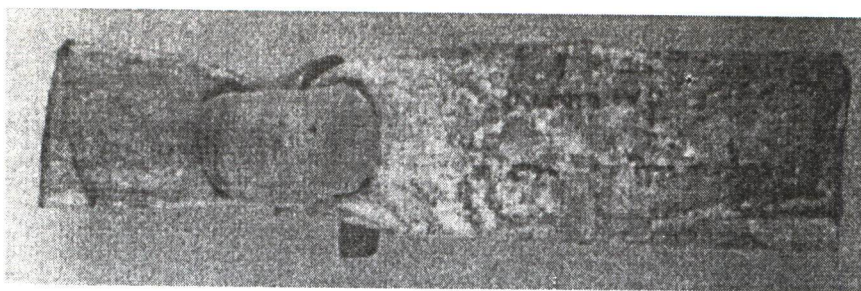
یک چنین سندی خود کشفی بود اما در مقایسه با آنچه در آینده به دست می‌آمد چندان چیزی به حساب نمی‌آمد. اکنون پس از حدود چهار سال، مجموعه اسناد بلخی که من می‌شناسم به حدود یکصد رسیده است. این اسناد به دست دلان گوناگون و کلکسیونرها افتاده است. در بیشتر موارد هیچ‌گونه گزارشی از منشا اصلی آنها در دست نیست، هر چند که با اطمینان گفته شده که پاره‌ای از آنها در منطقه سمنگان یا بامیان پیدا شده است. بنابر شواهد داخلی به ویژه تکرار نامهای مشابه در اسناد متعدد، به نظر می‌رسد که این اسناد، اگر نه همه آنها، از یک محل به دست آمده باشند. بسیاری از آنها به صورت نامه‌اند، پاره‌ای از آنها هنوز مهر و موم‌اند و بنابراین بسیار خوب باقی مانده‌اند. عکس شماره ۱ طوماری بسته در نوار را نشان می‌دهد که مهر و مومی گلین دارد. [این مهر موم را از این پس گل - مهر می‌نامیم.] از عکس شماره ۲ که همان نامه را پس از گشودن نشان می‌دهد، می‌توان ضوابط اندازه متن را دریافت، با حاشیه‌ای عریض در قسمت چپ و طریقه‌ای که مهر به یک نوار چرمی متصل شده، که از قسمت لبه پایینی نامه بریده شده بدون آنکه کاملاً از آن جدا شده باشد.

1. N. Sims-Williams, 'A Soghdian Greeting', *Corolla Iranica: papers in honour of Prof. David Neil MacKenzie...* (ed. R. E. Emmerick and D. Weber), Frankfurt, 1991, pp. 176-87.

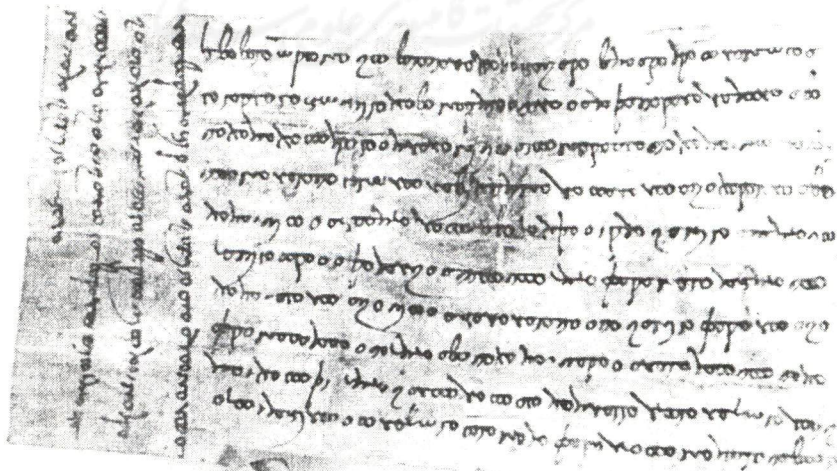
۲. متن بلخی:

[αβo τo]χοηo ναζαρο βηoαρο λροδο ναμασο ασο NN χοβο μαρηγο oτομο νιγατο σιδo τo χοηo λρογο [ταδο Πα]δημο ασιδανο οαλο Παταρανο καλδανο αβo[το χοη]o χοαδολρογοσημανο ναμασο βαρανο

(مدرك شماره ۱، سطرهای ۱-۴).



عکس ۱، الف و ب

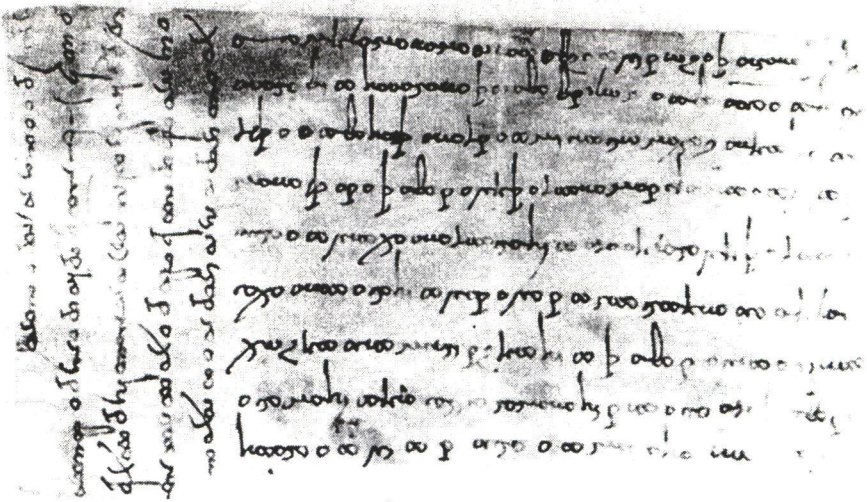


عکس ۲

یکی دیگر از نامه‌ها که بسیار بد نگهداری شده به ویژه بسیار جالب است، زیرا که نام یکی از کوشان - شاهان ($\kappa\omicron\text{P}\alpha\nu\omicron - \text{P}\alpha\omicron$) را ذکر می‌کند. [حرف P در خط بلخی نماینده P است که در خط یونانی وجود ندارد] احتمال اینکه این نامه مربوط به دورانی پس از نیمه دوم قرن چهارم باشد، یعنی هنگامی که اقتدار کوشان - شاهان به سر رسید، بسیار کم است. به نظر می‌رسد که کوشان - شاه در اینجا ورهران ($\omicron\alpha\rho\alpha\rho\alpha\nu\omicron$) نامیده شده باشد، هر چند قرائت این نام کاملاً روشن نیست. از آنجا که ورهران (یا: بهرام) نام آخرین کوشان شاه یا نام دو کوشان شاه آخر بود و این مطلب از محتوای سکه‌ها مستفاد می‌شود، این نامه احتمالاً متعلق به اواخر دوره کوشانی - ساسانی است. فرستنده این نامه دختر شاهزاده خانمی ($\delta\omicron\chi\text{P}\omicron$) است به نام دخت - انوش ($\delta\omicron\chi\text{TO} - \alpha\nu\omega\text{P}\omicron$) که نامش یک نام فارسی میانه است و بر روی مهری در پاریس نیز مشاهده شده است.^۱ محتوای این نامه کاملاً مشخص نیست، اما مربوط است به خواجه حرمسرا ($\text{P}\alpha\beta\alpha\sigma\text{T}\alpha\nu\omicron =$ فارسی میانه: $\text{\$}\bar{\text{s}}\bar{\text{a}}\text{b}\bar{\text{e}}\bar{\text{s}}\bar{\text{t}}\bar{\text{a}}\bar{\text{n}}$) با نام قابل ملاحظه ($\delta\alpha\theta\text{P}\omicron - \mu\alpha\rho\eta\gamma\omicron$) Dathsh-mareg "بنده خداوند"، ترکیبی از واژه بلخی ($\mu\alpha\rho\eta\gamma\omicron$) "بنده" و واژه اوستایی $\text{d}\bar{\text{a}}\bar{\text{u}}\bar{\text{u}}\bar{\text{s}}\bar{\text{o}}$ در حالت اضافی به معنی "از خداوند" که احتمالاً در سالشمار زردشتی بلخ برای ارجاع به روز مختص به خداوند به کار می‌رفته است. نامه‌ای که در عکس شماره ۳ نشان داده شده به دو دلیل حائز اهمیت است. نخست اینکه این نامه به وسیله نماینده شاهنشاه ($\text{P}\alpha\nu\alpha\nu\omicron \text{P}\alpha\omicron$)، فرمانروای ایران نوشته شده و بنابراین باید متعلق به دوره‌ای باشد که سرزمین بلخ تحت سلطه ساسانیان بوده است. دو دیگر اینکه این نامه یکی از معدود نامه‌هایی است که دارای تاریخ است.^۲ تاریخ این نامه را می‌توان این‌گونه خواند $\text{\$}'\lambda'\theta' = 239$. مبدأ این تاریخ مشخص نشده است، اما احتمال زیاد دارد که مشابه مبدأ تاریخ کتیبه توجی باشد. اگر این مبدأ تاریخی، آن‌طور که من اظهار کرده‌ام، از ۲۳۳ میلادی آغاز شود، سال ۲۳۹ برابر با ۴۷۱ میلادی خواهد بود، یعنی مربوط به دوره حکومت پیروز (۴۸۴-۴۵۹ میلادی) که بخش عظیمی از دوران حکومتش را در جنگ علیه هفتالی‌ها سپری کرد و سرانجام در جنگ با آنان کشته شد. البته تصادفی است که واژه پیش از لقب شاهنشاه در این نامه کلمه "پیروز" ($\pi\iota\rho\omega\zeta\omicron$)؟ است. متأسفانه واژه فارسی میانه پیروز $\text{p}\bar{\text{e}}\bar{\text{r}}\bar{\text{o}}\bar{\text{z}}$ تنها اسم خاص نیست بلکه یک صفت در معنی فاتح نیز هست، بنابراین مشکل است که تشخیص دهیم آیا باید آن را پیروز شاهنشاه ترجمه کرد یا صرفاً شاهنشاه پیروز.

1. P. Gignoux, *Catalogue des sceaux, camées et bulles sasanides de la Bibliothèque Nationale et du Louvre*, II: Les sceaux et bulles inscrits, Paris, 1978, p.47 and Pl. XV (No.4.106).

۲. مدرک شماره ۲ که تاریخ آن در سطر سیزدهم داده شده است (چهارمین سطر آن که به‌طور عمودی در حاشیه چپ نوشته شده است).



عکس ۳

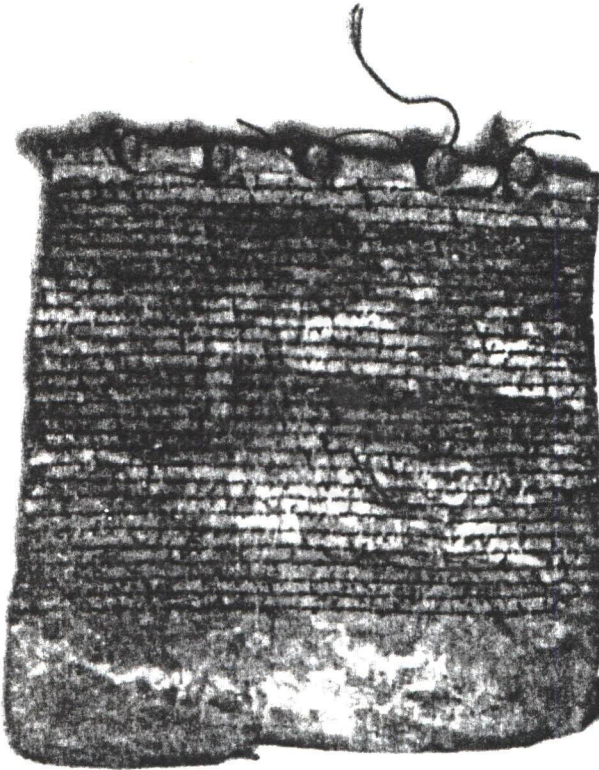
در میان اشخاص مذکور در این نامه یک نفر به نام شاپور پیش لادان “شاپور پسر پیش لاد” (Paβopo πηφο λαδανο) به چشم می‌خورد. پدر او که به نظر می‌رسد نامش معادل فارسی میانه پیش داد Pešdād، لقب سلسله افسانه‌ای ایران است، احتمالاً همان پیش لاد است که در نامه منحصربه‌فرد تاریخ‌دار دیگری ذکر شده است. هر چند که نامه مورد بحث به صورت بسیار بدی باقی‌مانده است، اما تاریخ آن (۴۳۰ میلادی (? = ۱۹۸ = ρ'η')) کاملاً مشخص است.^۱ نامه دیگری^۲ خطاب به دو تن شاپور پیش لادان و گورمبادخودیان “گورمباد از خاندان خداوند” (γοραμβαδο χο(αδ)ηροοανο) می‌باشد. نام اخیرالذکر یادآور گورمباتس رهبر خونان است. هر چند این نامه بدون تاریخ است، ذکر نام شاپور پیش لادان برای تعیین تاریخ تقریبی آن کفایت می‌کند. تاریخ بسیاری از نامه‌های دیگر را می‌توان به همین شیوه بر اساس تکرار اسامی اشخاص روشن ساخت که غالب آنها با دوره فرمانروایی پیروز مطابق‌اند.

پس از نامه‌ها، بزرگترین گروه متون بلخی عبارت از قباله‌های رسمی و اسناد مشابه آن یعنی اسناد فروش، اجاره‌نامه‌ها، ضمانت نامه‌ها، رسیده‌ها، هبه نامه‌ها و یا سند آزادی بردگی است. این‌گونه اسنادها برخلاف نامه‌ها، همواره دارای تاریخ‌اند. تاکنون من از بیش از بیست سند تاریخ‌دار مربوط به سال ۱۵۷ تا ۵۴۹ (چنانچه بپذیریم که تاریخ بلخی از ۲۳۳ میلادی آغاز شود) یعنی از ۳۸۹ تا

۱. سند ۹۸+۹۷، سطر ۱۱.

۲. سند شماره ۴.

۷۸۱ میلادی آگاه شده‌ام.^۱ این فاصله زمانی چهار قرنی دوران کداری‌ها، هفتالی‌ها، و دوره ترکان را دربر می‌گیرد و به دوران اسلامی می‌انجامد. همچنان‌که بزودی خواهیم دید، مضمون این اسناد حاوی جزئیاتی است که این چارچوب گاهشماری را می‌توان با آن محک زد. برای مثال عکس شماره ۴ قرارداد فروش زمینی را نشان می‌دهد که دارای تاریخ ۲۹۵ است و



شکل ۴

۱. از هنگامی که این مطلب نوشته می‌شد تا کنون دو سند مربوط به پیش از این به تاریخ ۱۱۰ و ۱۳۷ (= ۳۴۲ و ۳۶۹ میلادی (۵)) به دست آمده است. سند اول به ویژه جالب توجه است، زیرا قبالة ازدواجی است که طی آن یک زن همزمان خود را به عقد دو برادر در می‌آورد. موضوع ازدواج چند شوهری در این منطقه به وسیله K. Enoki بر اساس گزارشهای چینی مورد بحث قرار گرفته است. نک:

(‘On the nationality of the Ephthalites’, *Memoirs of the Research Department of the Toyo Bunko*, 18, 1959, pp. 1-58 esp. pp.51 ff.)

بنابراین نظریات او با این سند دست اول تایید می‌شود.

من آن را معادل ۵۲۷ میلادی، یعنی دوران تسلط هفتالیان، می‌دانم. این تعبیر به خوبی با اشاره‌ای در متن دربارهٔ پرداخت $\eta\beta\theta\delta\alpha\lambda\alpha\gamma\gamma\theta\ \tau\omega\gamma\theta$ "مالیات هفتالی" توافق دارد. شکل و قطع این سند مخصوص به خود است، هر چند به شکل بسیار خوبی باقی مانده است. دو نسخهٔ کامل از این متن وجود دارد. یکی از آنها را برای خواندن باز نگاه داشته‌اند و نسخهٔ دیگر را محکم پیچیده و با یک تکه نخ بسته‌اند و پنج گُل - مُهر دارد. احتمالاً قصد بر این بوده است که نسخهٔ مهمور در صورت نزاع باید در حضور یک قاضی گشوده شود. بر روی نخستین سند آثار ناخن انگشتان فروشنده و بر سه تای دیگر اثر مهرهای سه شاهد وجود دارد. در پشت سند اسامی فروشندگان و شاهدان در کنار سوراخهایی که برای عبور ریسمانهای مهر تعبیر شده نوشته شده است.

بسیاری از این اسناد، علاوه بر تاریخ، حاوی نام اماکن و نام جایهایی است که این اسناد در آنجا نوشته شده‌اند (نک: نقشهٔ شماره ۲). در بسیاری از این اسناد اعلام شده که آنها در سمنگان، رُب (روی کنونی)، ملز یا مدز، یا که (کَهَمرد کنونی) نوشته شده‌اند. همهٔ این چهار مکان ظاهراً در قلمرو فرمانروایی قرار دارند که در این اسناد تحت عنوان $\rho\omega\beta\theta\ \chi\alpha\rho\theta$ "خاریا خَر رُب" یاد شده است. از سوی دیگر شهرهای بلخ ($\beta\alpha\chi\lambda\theta$)، تَرمد (تَرمد)، تا شمال آمودریا، و بامیان که از که و مدر به وسیلهٔ سلسله‌ای از کوهها جدا شده‌اند، احتمالاً از حوزهٔ سلطنت او بیرون بوده‌اند. خار رب بدون شک همان رُوب خان است، یعنی فرمانروای رُوب و سِمنجان، که همان‌گونه که طبری اشاره کرده است، قتیبه بن مسلم را یاری نمود تا نیرک طرخان، هفتالی شورشی را در سال ۹۱ هجری (۷۱۰ میلادی) شکست دهد.^۲

من حدس می‌زنم که لقب خریا خار یک واژهٔ ایرانی گویشی، اما نه الزاماً بلخی، مشتق از واژهٔ ایرانی باستان - $xšāθriya$ * (فرمانروا)^۳ است. گونهٔ بلخی این واژه ممکن است šēr (شار) یا شیر در خط عربی) باشد که نویسندگان مسلمان آن را لقب فرمانروایان بامیان، غرjestان، و سایر مناطق حوالی بلخ قدیم ذکر کرده‌اند.^۴ فرمانروای رُب ممکن است گهگاه ناحیهٔ وسیعتری

۱. که در یکی از نامه‌ها ذکر شده است، نک: سند شماره ۸۹ سطر ۹.

۲. طبری، بخش II. ص ۱۲۱۹ (نک: تاریخ طبری، جلد ۲۳، ترجمه و توضیح به انگلیسی توسط M. Hinds، آلبانی، نیویورک، ۱۹۸۵ ص ۱۶۵. این عبارت که فرانتس گرنه Frantz Grenet با لطف فراوان توجه مرا بدان معطوف داشت قبلاً به وسیلهٔ و. مینورسکی مورد بحث قرار گرفته است. نک:

Hudūd al-‘ālam, 2nd edition, 1970, pp. 338-40

۳. گونهٔ کهنتر $\chi\alpha\rho\theta$ * در نام خانوادگی $\chi\alpha\rho\theta\gamma\alpha\theta$ به معنی تحت‌اللفظی "پسر یا زادهٔ khar" در اسناد متعدد باقی مانده است.

4. J. Marquart, *Ērānšahr nach der Geographie des Ps. Moses Xorenac'i* (Abhandlungen der Königlichen Gesellschaft der Wissenschaften zu Göttingen, Phil.-hist. Kl., N.F., III/2), Berlin, 1901, P. 92; Minorsky, *op. cit.*, p. xxxii.



نقشه ۲ پادشاهی رُب، شمال افغانستان. نام محلهایی که در اسناد بلخی آمده با نقطه‌های سیاه مشخص شده است.

از اماکنی را که نام آنها تا اینجا ذکر شد تحت فرمانروایی خویش داشته است. مثلاً در نامه‌ای که احتمالاً تاریخ آن در حدود ۴۸۰ است، خار رب به گونه‌ای مبالغه‌آمیز به‌عنوان $\eta\beta\omicron\delta\alpha\lambda\omicron \iota\alpha\beta\gamma\omicron \dots \eta\beta\omicron\delta\alpha\lambda\omicron \chi\omicron(\alpha\delta)\eta\omicron\alpha\gamma\gamma\omicron \lambda\alpha\beta\iota\rho\omicron \tau\omicron\chi\omicron\alpha\rho\alpha\rho\sigma\tau\alpha\nu\omicron$ و «غرجستان» خطاب شده است.^۱ تخارستان سرزمینی است در شمال هندوکش شامل رب و سمنگان، اما شامل سرزمینهایی به مراتب وسیعتر. غرجستان معمولاً به منطقه‌ای کوهستانی در

۱. سند ۱۱۰، سطر ۳-۱.

طرف غرب بامیان اطلاق می‌گردد. اما همان‌طور که شکل بلخی این نام نشان می‌دهد که معنای این نام “سرزمین افراد کوهستانی” است، احتمال دارد که غرجستان کلاً به سرزمینهای کوهستانی جنوب تخارستان اطلاق می‌شده است.^۱

یکی دیگر از اسناد در سرزمینی به نام ورنو (Warnu)^۲ نوشته شده است. این نام مطمئناً با نام “اورنوس Aornos” که آریان Arrian آن را یکی از دو شهر عمده بلخ ذکر کرده، یکی است. بنا به نظر پل برنار و دیگران، اورنوس در نزدیکی خلم یا تاشقورغان واقع شده است. جایی که دره رودخانه خلم که رب و سمنگان در آن قرار دارند، به دشت سرازیر می‌شود.^۳ از آنجا که سرتاسر مجموعه اسناد بلخی به احتمال قریب به یقین نشان‌دهنده بایگانی سلطنتی شاهان رب است، وجود صرف این سند در این بایگانی گواه بر آن است که ورنو نیز بخشی دیگر از قلمرو آنهاست.

سند دیگری که در اینجا به توصیف آن می‌پردازم قراردادی برای فروش یک برده است و بدین‌گونه آغاز می‌گردد: “سال ۴۴۶، ماه آب، روز وهمن بود که این سند مهمور، این قرارداد خرید

۱. واژه بلخی γαρστυγο- ظاهراً مشتق از *gari-čiyaka “به معنی (مردم) کوهستانها” است. مقایسه کنید با سغدی: γρσyk، و این نکته گفته مقدسی را مبنی بر اینکه نام غرجستان به معنی “کوهستان” است تأیید می‌کند نک: F. Grenet, *Studia Iranica*, 9, 1980, p.87

و نیز:

H.W. Bailey, *Khotanese Texts*, VII, Cambridge, 1985, pp. 115-16

و همچنین مقایسه کنید با نقیض این نظر از هنینگ مبنی بر اشتقاق این واژه از اسم مکان Waruč:

Journal of the Greater India Society, 11, 1945, p. 90.

۲. سند شماره ۶ مورخ ۳۷۹ (= ۶۱۱ میلادی؟). شکل بلخی این اسم مکان οαρνο است، که قرائت آن به روشنی Warn* است، اما u- پایانی پیش از پسوند -āng و -tāg در مشتقات οαρνοοαγγο (o) و οαρνοοιγγο دوباره آشکار می‌شود. بنابراین Aornos افغانی آریان مورخ Warnu* یعنی ستاک مختوم به-u را نشان می‌دهد، همان‌گونه که هندی آن چنین است: Aornos (سنسکریت: Varnu، کنونی بنا بر نظر: S. Lévi, *Journal of Asiatic Studies*, 11, 1915, pp. 71-3). باید توجه داشت که وجود rn در واژه οαρνο آن را به عنوان یک واژه غیر بلخی معرفی می‌کند. یک کلمه دیگر با تحول منظم $rn > r(r)$ ، واژه οαρνοαγγο است (نک: سند ۱۱۶ سطر ۱۳) که نام تاکستانی است. این کلمه ممکن است از Warnaw- ānaka* مشتق شده باشد. نظیر همین صفت ممکن است در واژه وروالیز، نام کهن شهر قندز Qunduz، باقی مانده باشد، به شرط آنکه این نام از War(a)wā(η)-liz “قلعه ورنو” مشتق باشد. (در باره حذف خیشومی پیش از “ل” قیاس کنید با ζολαδο) یادداشت ۳۸).

3. P. Bernard, F. Grenet and C. Rapin, ‘De Bactres à Taxila’, *Topoi*, 7, 1996, pp. 457-530.

در منطقهٔ سمنگان در مروگان، در دربار خارِ رَب^۱ نوشته شد. سال ۴۴۶ برابر با ۶۷۸ میلادی است. در این زمان اسامی و القاب ترکی معمول شده‌اند چنانکه صحت این گفته را از این فهرست می‌توان دریافت: "تحت حمایت خداوندگار رام - سیت، بخشندهٔ الطاف، بخشندهٔ امیدها، شگفتی برانگیز، که اینجا در مروگان ستایش می‌شود، در دربار، تحت حمایت زون لاد پسر شاپور پیروز، خاقان کامکار، تَبَلِیقِ ایلتَبیر tapaghliġh iltäbir، خار رب، و در پیشگاه خسرو ترخان، و در پیشگاه دِب - راز،^۲ دادور دلیر خارهای رب، و نیز در پیشگاه دیگر بزرگان که در آنجا و در میان آنها حضور داشتند و به مطلب مربوط به این قرارداد شهادت دادند^۳ این سند مانند سند آخر در اصل با پنج مهر مهور شده و صاحبان آن در پشت آن نام برده شده‌اند. جالب است در میان مهرهای شاهدان مهر ایزد رام - سیت (ραμοσητο) نیز وجود دارد که احتمالاً توسط موبد او ارائه شده است.^۴ در اسناد دیگر نیز نام ایزد وَخش (οαχπο)، شکل خدا انگاشتهٔ آمودریا در میان شاهدان است.

متن بدین گونه ادامه می‌یابد: "اکنون من، یسکول، و من یزدگرد، پسران کوی ساکنان خوستو،^۵ که در اینجا در ناحیهٔ سمنگان حاضریم، و برادرانمان و پسرانمان فروختیم به تو قَتز، و به تو وینامرگ، و به تو پوشک، پسران بگ - مرگ، شما که سرزمین تان گَبلیان خوانده می‌شود، و به برادران شما، پسران شما و اسلاف شما، پسری را که متعلق به ما برادران است. همین پسر را که حَلَس خوانده می‌شود، به مبلغ سه درهم پارسی، بدان جهت که قادر نیستیم او را در وضعیت فراوانی و قحطی

۱. سند ۱۱۳ سطر ۱-۲. این نوشته و نقل قولی که پس از این می‌آید از متنی مهر نشده برگرفته شده است که در این

مورد کاملتر از متن مهر شده است. پاره‌ای از این واژه‌ها بر اساس متون بهتر نگهداری شده بازسازی شده‌اند.

۲. شاید نامی است با ریشهٔ هندی، قیاس کنید با سانسکریت *devarāja* "شاه خدایان" (این واژه به عنوان نام خاص نیز به کار می‌رود).

۳. سند شماره ۱۱۳ سطر ۷-۲. بر خلاف لقب افتخاری تَبَلِیقِ (tapaghliġh) "مخدوم، صاحب خدمت"، القاب خاقان، ایلتَبیر iltäbir و ترخان احتمالاً اصل و ریشهٔ ترکی ندارند اما کاملاً در این زبان متداول شده‌اند.

۴. نام این ایزد احتمالاً به معنی "روان رام" است. مقایسه کنید با عبارت *r'mcytk βγγ* روی یک سکهٔ سغدی در: O.I. Smirnova, *Svodnyj Katalog sogdijских monet: bronza*, Moscow, 1981, p. 320.

همچنین نک: Y. Yoshida, *BSOAS*, 57, 1994, p. 392 که توجه را به گزارشی چینی از قرن نهم دربارهٔ آتشگاهی نزدیک شهر همی جلب می‌کند که ظاهراً وقف ایزد رام شده است.

۵. صفت *χοασταολιγο* "ساکن خوستو" به‌طور غیرمستقیم به مکانی به نام خوستو اشاره دارد که احتمالاً با خوست کنونی یکی است. گونهٔ بلخی این واژه به‌روشنی عقیدهٔ Georg Morgenstierne را در *An etymological vocabulary of Pashto*, Oslo, 1927, p. 98 وی می‌گوید واژهٔ خوست از نظر ریشه با نام Swat در شمال پاکستان یکی است و از سانسکریت *Suvāstu* گرفته شده است. خوست نام مکانهای متعددی در افغانستان و پاکستان است. خوست مورد نظر ما احتمالاً جایی است در شمال اندراب، تا حدی در شرق منطقه‌ای که در نقشهٔ شمارهٔ ۲ نشان داده شده است.

نگه داریم. بنابراین اکنون پسر فوق‌الذکر پس از این کاملاً متعلق به شما فنز، و به شما وینامرگ، با برادران و پسران و اسلاف شماست، از اکنون الی الابد.^۱

امید که این نقل قولها برای آشنایی شما با اصطلاحات حقوقی در این‌گونه اسناد کافی باشد. برای این اصطلاحات می‌توان به گونه‌ی ضمنی، هم در اسناد مکتوب در دیگر زبانهای آسیای میانه نظیر سغدی و ترکی، و هم در اسناد آرامی قرن پنجم پیش از میلاد در جزیره‌الفیل (الفانتین) مصر موارد مشابه بسیاری یافت.

متأسفانه محدودیت این سخنرانی به من اجازه‌ی توصیف بیش از چند سند دیگر را نمی‌دهد. سند بعدی از جهت ترتیب تاریخی متعلق است به سال ۴۷۸ بلخی یعنی ۷۱۰ میلادی، ماه $\beta\iota\delta\iota\omega\ \nu\omega\sigma\alpha\rho\delta\omega$ "دومین سال نو".^۲ این سند قباله‌ای است که گزارشی از پیشکش یک قطعه زمین و یک کنیز به ایزد کَیرد و موبد ($\kappa\eta\delta\omega$) او و ظاهراً در عوض شفای یکی از اعضای خانواده‌ی پیشکش‌کننده است. کمرد ($\kappa\alpha\mu\iota\rho\delta\omega$) که معنای تحت‌اللفظی آن "صدر" یا "رئیس" است، احتمالاً نام این ایزد نبوده بلکه لقب او بوده است. واژه $\kappa\eta\delta\omega$ به احتمال نزدیک به یقین منشأ اصطلاح چینی جی - دوئو ($J\ddot{i}-du\ddot{o}$)، همان $\kappa\epsilon j-ta$ قدیمتر است که خوانزانگ زائر آن را نام ستایشگران ایزد ژون خدای زابلستان در جنوب هندوکش یاد کرده است.^۳ این ایزد، همان‌طور که می‌توان این نکته را از نام فرمانروای رُب در سند پیشین یعنی ژون لاد ($\zeta\omicron\nu\omicron\lambda\alpha\delta\omega$)، تحت‌اللفظی به معنی "داده شده به وسیله ژون"،^۴ دریافت، در قلمرو پادشاهی رب نیز معروف بود. در این صورت

۱. سند شماره ۱۱۳ سطور ۱۵-۷.

۲. اسامی ماهها و روزها در تقویم بلخی توسط اینجانب و F. de Blois در مقاله‌ای تحت عنوان:

'The Bactrian calendar' *Bulletin of the Asia Institute*, 10

3. J. Marquart, and J.J. M. de Groot, 'Das Reich Zābul und der Gott Žūn vom 6-9;

Jahrhundert', *Festschrift Eduard Sachau*, (ed. G. Weil), Berlin 1915, pp. 248-92; P.

Pelliot, *Études d'orientalisme. . . à la mémoire de Raymonde Linossier*, II, Paris, 1932,

pp. 430-31; M. Bussagli, 'Cusanica et Serica', *Rivista degli Studi Orientali*, 37, 1962,

pp. 79-103; P. Daffinà, 'Gli eretici chi-to et la divinità di Zābul', *ibid.* pp. 279-81; G.

Scarcia, 'Sulla religione di Zābul', *Annali dell' Istituto Universitario Orientale di*

Napoli, N.S., 15, 1965, pp. 119-65; G. Gnoli, *Ricerche storiche sul Sistān antico*, Rome,

1967, pp. 121-2.

۴. این نام به صورت بازسازی شده $Zun-dād$ * در منابع چینی به‌عنوان لقب پادشاه زابل آمده است. نگاه کنید به: (Marquart, art. cit., pp. 249, 280-81). شکل $\zeta\omicron\lambda\alpha\delta\omega$ ظاهراً صورت متأخرتر آن است که در نوشته‌های

مختلف روی سکه‌ها و نشانه‌های روی اشیاء دیده می‌شود، در این مورد نک:

R. Göbl, *Dokumente zur Geschichte der iranischen Hunnen in Baktrien und Indien*,

احداث قبرستان (λαχμιγο) یا * مکان سوزاندن مردگان (λαχφαταυιγο) ...^۱ در اینجا اصطلاح هندی برای دیر بودایی، وِهَارَ (vihāra) با واژهٔ بلخی معبد تقابل دارد که احتمالاً به یک زیارتگاه غیربودایی مربوط می‌شود. نظیر همین تقابل را می‌توان میان یک جفت اسامی زیر دید که هر دو آنها احتمالاً مربوط به اماکنی برای گذاردن مردگان است: λαχμιγο با واژهٔ اوستایی daxma، فارسی میانه: daxmag مطابق است. این واژه معمولاً به بنایی اطلاق می‌شود که برابر رسوم زردشتیان مردگان را در آن می‌گذارند، اما گاهی اوقات نیز به معنی گور است. در حالی که λαχφαταυιγο از ریشهٔ daxš “سوزاندن” باشد، الزاماً مربوط به یک رسم غیرزردشتی و شاید رسم سوزاندن هندی باشد. این اصطلاحات، همراه با نامهای خاصی که از نام ایزدان گرفته شده و در اسناد آمده نمایی از انواع باورها و آیینهای دینی این منطقه را پیش از اسلام آشکار می‌سازد.^۲ در هر حال استقلال پادشاهی رب رو به پایان بود. در حالی که قراردادهای قدیمتر قیمتها را با دینار زر یا سیم پارسی به دست می‌دهند، متون متأخر اشاره به δδραχμο ταζαγο σιμιγγο “در هم سیمین عربی” دارد. به علاوه متن حاضر برای نخستین و آخرین بار اشاره به پرداخت مالیات به اعراب دارد. بنابراین بایستی بلافاصله پس از آن زبان عربی به عنوان زبان نوشتار منطقه جایگزین زبان بلخی شده باشد. در حقیقت تعداد اندکی اسناد عربی نیز به دست آمده است که به نظر می‌رسد دنبالهٔ اسناد همان بایگانی باشد.

هر چند در اینجا من تنها به مشتت از خروار مواد نویافته پرداخته‌ام، با این همه امیدوارم سخنم وافی به مقصود باشد که نشان دهد این مواد چگونه بسیاری از جنبه‌های تاریخ و فرهنگ افغانستان باستان را روشن می‌سازد. من تا اینجا چیز زیادی دربارهٔ اهمیت این مواد برای زبانشناسی تاریخی ایران نگفته‌ام، هر چند برای شخص من جاذبهٔ اصلی این مواد همین جنبه است.

۱. سند شماره ۱۱۶ سطر ۲۱-۲۰ و ۱۹-۱۸.

۲. علی‌رغم غیردینی بودن غالب اسناد بلخی، دو سند که اخیراً کشف شده ملهم از دین بودایی‌اند. یکی از آنها به جای چرم معمول بر روی پارچه نوشته شده و متغوش به دو تصویر است و با دعا به “همهٔ بوداها” و پنج یا شش بودایی که نامشان ذکر شده آغاز می‌شود و با بودای تاریخی شاکيامونی Śākyamuni به پایان می‌رسد. سپس گروهی شش نفره از bodhisattvaها همراه با شاهان yakṣas, rākṣasas, kinnaras, piśācas, nāgas و غیره، و سرانجام Śakra شاه خدایان و برهمنای بزرگ ستایش می‌شوند. من تا کنون به قرائت همهٔ این نامها توفیق نیافته‌ام، اما طرح متن تا بدین جا کاملاً روشن است. سه سطر پایانی ابهام بیشتری دارند، با این همه اشاره‌هایی به یک vihāra و یک معبد دارند. این سند جز چند مورد پارگی و سوراخهای کوچک که برخی از آنها کاملاً عمدی به نظر می‌رسند، ظاهراً کامل است. به گمانم این سند نوعی نذر بوده است که مانند یک پرچم به دیرکی می‌بسته و در مکانی مقدس نصب می‌کرده‌اند و یا شاید یک تعویذ بوده است.

موقعیت زبان بلخی را در میان زبانهای ایرانی ممکن است با نشان دادن صورتهایی از این قبیل نشان داد: σαδο “صد”، αζο “من”، ασπο “اسب”، εζβαγο “زبان” (؟)، ۱. P(α)o - “رفتن”، Pουο “ناخن” *sru- > σοθαρο “چهار”، قس: خوارزمی: cf’r: اشکاشمی: ναγαυ-/ναγατο: cf’fur “شنیدن”، با *š > h و *št > t، همانگونه که در خوارزمی: ’nc’h-/’ nct’k “نشان دادن” دیده می‌شود؛ λογδα و سپس λογδο “دختر”، قس: یدغه: λιζο, λιζα, luγdo “دژ، قلعه”، یدغه: lizo “قلعه”؛ αλβαρο “حیاط”، αλβαργο “الوار، پوشش بنا، بنای فوقانی (؟)”，۲. قس: مونجی: ləvor “در”， ləveriko “تیر سقف”؛ ασαθαγο “از تو”， قس: سغدی: c’fk، خوارزمی: cf’k: ταμαχο τωμαχο τομαχο “شما” (جمع)، قس: سنگلجی: təmux، یزغلامی: ωσο :təmox “اکون”， پارتی: w’s، پشتو: (w)ōs، μ(ρ)σκονδο “مردم”， قس: خوارزمی: mrskwnd- γιρλ، “نامیدن، نام بردن”， قس: خوارزمی: rγnd- ραζ “به همان معنی”， قس: خنتی: rrāys- “صدا زدن (پرنندگان)”. این‌گونه صورتهای که نشانگر رابطه میان زبان بلخی و زبانهای مناطق اطراف آن - نظیر پارتی، سغدی، و خوارزمی قرون وسطی؛ پشتو، یدغه - مونجی، سنگلجی، و اشکاشمی معاصر - است، آن نتیجه‌گیری را که هنینگ با نخستین آشنایی با این زبان تازه بدان دست یافت تأیید می‌کند که: “در جایگاه طبیعی و درست خویش در بلخ” قرار می‌گیرد و تصمیم او را بر نامیدن این زبان به نام بلخی توجیه می‌کند.^۳ مواد تازه یافته شده در بسیاری از موارد نظریاتی را که بر اساس شواهد محدود به دست آمده بودند تأیید یا رد می‌کنند. مثلاً تفسیر^۴ بحث‌انگیز گرشویج از λρου(ο)μινανο در کتیبه سرخ کتل به عنوان جمع واژه فرضی *λρουμνο “دشمن” در بافتهایی که صورت متأخر δ(δ)ρουμνο در آنها به کار رفته می‌شود.^۵ این نکته به ویژه قابل توجه به نظر می‌رسد که

۱. در باره سند “هفتالی” برلین، بر شماره 4 MB، سطر ۵ نیز باید چنین خوانده شود، نک: Humbach, *Baktrische Sprachdenkmäler*, II, Taf. 30.
۲. در کتیبه سرخ کتل واژه αλβαργο پیش از این به “کمک‌کننده” و یا: “بشکه آب” معنی شده است.
3. Henning, *BSOAS*, 23, 1960, p. 47;

اکون نک :

N. Sims-Williams ‘Eastern Iranian Languages’ *Encyclopaedia Iranica*, VII/6, 1996, pp. 649-52.

۴. لازار نظر گرشویج در *Afghan Studies*, 2, 1979, p. 65 را نپذیرفته است، نک: *Studia Iranica*, 13, 1984, p. 228.

نک: *Baktrisch: ein Wörterbuch*, p. 220.

۵. همچنین توجه کنید به *μαρανιγγο δρουμνο* “دشمن‌کشنده” در قطعه 7 MB برلین، سطر ۱۲. (*Humbach, Baktrische Sprachdenkmäler*, II, Taf. 32.)

متون تازه نمونه‌های زیادی از واژگان بلخی را به دست می‌دهند که پیش از این مشاهده نشده ولی وجود آنها توسط مارتین شوارتز بر اساس ظهور آنها به عنوان وامواژه در سایر زبانهای آسیای مرکزی فرض شده است.^۱ بعضی از این واژه‌ها از این قرارند: λαστανο "ستیزه" < پراکریت کروراینا: dastana، ختنی: λαϕνο dāstana "هدیه" < پراکریت کروراینا: αγαλαγο! aḡāni- "آرزو" < تخاری A: Øρογαοο: akālk: B, ākāl: A (مانوی بلخی frγ'w) < تخاری A: σπαχταυιγο "مجبور به خدمت" از صورت قدیمیتر σπαχτιυο: pärho: B, pärkāu < *σπαχταυιγο "خدمتگار"، spaktanīke: B, spaktānik: A (خدای، اصلی)، "سرور"، کامیردو: kaμιρδο < *καμιρδιγο "فرمانروا". kamartike: B, kākmärtik: A < تخاری

البته صورتهایی از کلمات نیز در متون تازه کشف شده آمده است که پیش از این برای آنها هیچ‌گونه شاهی وجود نداشت. برای مثال تنها افعال موجود در کتیبه سرخ کتل شکلهای محدودی از ماضی ساده و مضارع تمنائی‌اند، در حالی که اکنون نه تنها می‌توان صیغه‌های کامل این زمانها را ملاحظه کرد، بلکه می‌توان مضارع اخباری، التزامی و امر و حتی چند صیغه از التزامی کامل و تمنائی کامل را نیز مشاهده نمود. پاره‌ای ویژگیهای زبان بلخی در این متون کاملاً غیرمنتظره است، نظیر وجود دوگونه مصدر، همان‌گونه که در سغدی و ختنی نیز مشاهده می‌شود، یا گرایش به ادغام رشته‌ای از حروف ربط، قیود، حروف اضافه و ضمیر به شکل کلمه مرکب نظیر: οτακααλδομηνο "و سپس هنگامی که به ما" (> οδο + τα + κααλδο + -μηνο). این نکته که بسیاری از این متون دارای تاریخ‌اند، ردیابی تحولات تاریخی در این زبان را ممکن می‌سازد. برای مثال در متون قرن هفتم میلادی و بعد از آن جایی که حروف "ر" و "ل" در تماس مستقیم قرار می‌گیرند حرف "ل" به "د" تبدیل می‌شود، مانند مثالی که پیش از این نقل شد: δ(δ)ρουμυνο > λρουμυνο "دشمن". همین‌طور صورتهایی مانند νωσαρδο "سال نو" و καμιρδο "سرور"، (خدای) اصلی که در بالا از سندی از سال ۷۱۰ میلادی ذکر شد پیش از آن جانشین صورتهای قدیمیتر νω(γο)σαρλο و καμιρλο شده‌اند.^۲

۱. در این باره نگاه کنید به:

M. Schwartz, 'Irano-Tocharica', *Mmorial Jean de Menasce* (ed. P. Gignoux and A. Tafazzoli), Louvain, 1974, pp. 399-411.

۲. تاریخ تحول ρλ به ρδ برای تاریخ، وامواژه تخاری kamartike از *καμιρδιγο بلخی به معنی "فرمانروا" و غیره حائز اهمیت است. مسلماً rt نشان‌دهنده ρλ نیست بلکه مشتق از ρδ است. گونه پیشین این واژه ممکن است در واژه Kāmalu، نام یک پادشاه هندوشاهی آهند Ohind در اواخر قرن نهم، باقی مانده باشد.

تاکنون زبان بلخی در میان زبانهای ایرانی کم رابطه‌ترین خویشاوند بوده است، زبانی که چیزی نداشته که به سایر زبانها بدهد اما از اطلاعات سایر زبانها برای کشف آن استفاده زیادی شده است. اکنون زبان بلخی از مرحله ابهام بیرون آمده و می‌تواند برای مشکلات سایر زبانها، راه‌حلهایی ارائه کند، همچنان‌که مشکلاتی را نیز مطرح می‌کند. مثلاً ترجمه سنتی واژه اوستایی ax^varəta- به واژه پهلوی agrift ”گرفته نشده“ که بسیاری از پژوهشگران آن را اشتباه دانسته‌اند،^۱ اینک به یاری واژه هم‌ریشه آن در بلخی یعنی χααρδο ”گرفتن“ توجیه می‌شود. همین‌طور مفهوم واژه فارسی میانه bun-xānag که بسیار مورد بحث واقع شده و به‌طور تحت‌اللفظی به معنی ”خانه بنیاد“ است،^۲ با کمک معادل بلخی آن یعنی βονο – καρδο روشن می‌شود که دقیقاً به معنی ”ملک“ یعنی ”خانه و اراضی“ است. واژه بلخی παροπαζο نشان می‌دهد که اسم مکان f'rfzh (فارزه) که بیرونی محقق بزرگ مسلمان آن را ذکر کرده است، و پژوهشگران جدید آن را ”یکسره“^۳ تصحیح کرده‌اند، به همان‌گونه که بوده است صحیح است. مصدر μνδο ”معاوضه کردن“ در زبان بلخی نمودار یک ریشه هند و اروپایی است که این مورد ظاهراً در هیچ زبان خویشاوند نزدیکتری جز یونانی دیده نشده (αμείβω ”تغییر می‌دهم“، برگرفته از (IE* h₂mei - g^w -).

رمززدایی کامل متون و کتیبه‌های بلخی نیاز به تخصصهای متعدد دارد: شناخت خطوط کهن، کتیبه‌شناسی، تاریخ، جغرافیای تاریخی، تاریخ ادیان، سکه‌شناسی، مهرشناسی، عربی، ترکی،

۱. برای تازه‌ترین بحث در این باره نگاه کنید به:

A. Hintze, *Der Zāmyād-yašt*, Wiesbaden, 1994, pp. 237-40.

پژوهش کلاسیک hwar به معنی ”گرفتن“ منع زیر است:

H. W. Bailey, *Zoroastrian problems in the ninth-century books*, Oxford, 1943, pp. 70-75.

۲. تعابیر گوناگون این واژه را شورو P.O. Skjærνø در مدخل Bun-xānag در *Encyclopaedia Iranica*, IV/5, London, 1989, pp. 551 خلاصه و گردآوری کرده است.

۳. نگاه کنید به:

Minorsky, *Hudūd al-'ālam*, 2nd ed., p. 338, Marquart, *Erānšahr*, p. 229 n. 1

ممکن است واژه παροπαζο صورتی از کلمه ایرانی باستان -Parauparisaina* (منطقه) آنسوی هندوکش باشد. در این مورد نگاه کنید به:

I. Gershevitch, *The Avestan hymn to Mithra*, Cambridge, 1959, p. 174 n.

البته این نکته در صورتی ممکن است که این واژه از طریق یونانی Παροπαμισζ یا Παροπαμισοζ و یا احتمالاً یک زبان واسطه غیرایرانی دیگر (هفتالی؟) دوباره وارد زبانهای ایرانی شده باشد.

چینی، و ... از آنجا که هیچ کس نمی‌تواند احتمالاً در همه این حوزه‌ها مطلع باشد، این کار نیاز به همکاری میان متخصصان در انواع زمینه‌ها دارد. نقطه آغاز برای این همکاری باید قرائت متن و تهیه یک ترجمه اولیه آزمایشی باشد. این وظیفه متخصص فقه‌اللغه است که استعداد زبان‌شناسی و دانش خود از زبانهای هم ریشه را برای تنظیم کردن فرضیاتی در باره معانی واژه‌ها و ساختار دستوری زبان به‌کار گیرد. بدون کار اولیه متخصص فقه‌اللغه در حقیقت چیزی برای تحقیق دیگران وجود ندارد. فقه‌اللغه شاخه‌ای از تحقیقات است که به نظر گروهی کاری کهنه است، اما امروزه مسلم شده است که این فن برای قرائت متون تازه و یا حل معضلات قدیمی بسیار ضروری است. من افتخار می‌کنم که خود را متخصص فقه‌اللغه می‌دانم و این فرصت را داشته‌ام تا مجموعه‌ی موادی را برای شما توصیف کنم که به خوبی لزوم فقه‌اللغه و پاداش آن را به نمایش می‌گذارد.

منتشر می‌شود

مجله باستان‌شناسی و تاریخ

نشریه مرکز نشر دانشگاهی

سال سیزدهم، شماره دوم، بهار و تابستان ۷۸

شماره پیاپی ۲۶

- بررسی مهرهای مشبک فلزی شرق ایران، آسیای مرکزی و چین / سوزان باغستانی
- هندواروپاییان در ایران: مقدمه‌ای بر پیشینه و باستان‌شناسی موضوع
هندواروپایی / علی موسوی
- وهورز، فرمانروایی ناشناخته از ایران باستان / ع. شاپور شهبازی
- سبک و اطلاع‌رسانی سفالینه‌های شوشان / سوزان پلاک / کامیار عبدی